

احمد رشیدی*

روند صلح اسلو و موانع شکل‌گیری کشور مستقل فلسطین

پژوهش حاضر در صدد آن است تا با بررسی اختصاری مراحل پیشرفت پروسه صلح اسلو و توجه به مواضع اسرائیل و عملکردهای حکومت‌های مختلف آن، اعم از چپ و راست، مسائل موکول شده به مذاکرات نهایی، جهت‌گیری فرآیند صلح اسلو و امکان تولد دولت مستقل فلسطینی را در نتیجه تداوم این فرآیند مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد. فرضیه پژوهش این است که روند صلح اسرائیلی-فلسطینی، در چارچوب پروسه صلح اسلو، به سوی تشکیل دولت مستقل فلسطینی جهت‌گیری مثبتی ندارد و در این مسیر موجودیت شهرک‌های یهودی و خیل عظیم پناهندگان و دشواری‌های حاکمیت اقتدار فلسطینی بر منابع آب کرانه باختری و بیت المقدس شرقی از جمله موانع صعب العبور تشکیل دولت مستقل فلسطینی به شمار می‌روند. به علت وجود چنین موانعی، جایگزین‌های مختلفی برای حل مسئله فلسطین بدون گذار به مرحله تشکیل دولت مستقل فلسطینی پیشنهاد شده است. ایجاد کنفدراسیون اردنی-فلسطینی و همچنین تشکیل نظام دو ملیتی اسرائیلی-فلسطینی، از جمله این جایگزینی‌ها به شمار می‌روند که در این پژوهش پتانسیل آنها برای حل و فصل نهایی بحران فلسطین مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته است.

* آقای احمد رشیدی کارشناس ارشد رشته علوم سیاسی از دانشگاه تهران
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۹، صص ۵۸-۴۷.

استقلال ملی و اصل حق تعیین سرنوشت مردم از اصول مسلم و پذیرفته شده در قوانین و حقوق بین المللی است. بر همین اساس مردم فلسطین در تشکیل دولتی مستقل و برخورداری از حق شهروندی کامل محق هستند. عینیت بخشی به این فرآیند در وهله اول در چارچوب قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی میسر است. در غیر این صورت باید به قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت توسل جست که خواهان عقب نشینی کامل اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ می باشند. بر همین مبنا نوار غزه، کرانه باختری و بیت المقدس شرقی از جمله مناطق اشغالی فلسطینی تلقی می شوند که اسرائیل موظف به تخلیه کامل آنهاست. هرچند در قرارداد اسلو، قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ مبنای حل و فصل اختلافات معرفی شده اما سایر اصول و مفاهیم نهفته در این قرارداد و مذاکرات و توافقات بعدی خلاف این راه را پیموده است. قرارداد اسلو، که آغازگر پروسه ای برای حل و فصل اختلافات بوده، مسئله تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در حل و فصل نهایی را مسکوت گذاشته و هیچ تضمینی در این مورد ارایه نداده است.^۱ پارادوکس مهمی که این قرارداد از آن رنج می برد، عدم پیش بینی چارچوبی برای حل و فصل مقطعی مسایل موکول شده به مذاکرات تعیین وضعیت نهایی است که از این لحاظ ماهیت آن را به عنوان یک قرارداد صلح به زیر سؤال می برد.^۲ مسایلی از قبیل مرزهای حکومت فلسطینی، شهرکهای یهودی نشین، حق بازگشت و پرداخت خسارت برای آوارگان فلسطین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، موقعیت بیت المقدس و نحوه تقسیم آب که جملگی ارتباط مستقیمی با مسئله استقلال فلسطینیان دارد، از جمله مسایل موکول شده به مذاکرات نهایی هستند، که طی یک دوره انتقالی طویل المدت، می بایستی بر سر آنها مصالحه صورت گیرد. بر این اساس باید گفت عرفات به نحو مؤثری در مذاکرات اسلو تسلیم شده و پذیرفته است که حقوقی که بر طبق قطعنامه های سازمان ملل از آن فلسطینیان بوده به عنوان مسایل مورد اختلاف در نظر گرفته شود. در چنین شرایطی، با توجه به برتری قدرت اسرائیل در مذاکرات، حل معضل فلسطین بی تردید به آنچه که اسرائیل می دهد بستگی دارد و نه آنچه که فلسطینیان می گیرند.

نتیجه آنکه هدف عمده تعیین دوره انتقالی طویل المدت، نه ایجاد اعتماد بین طرفین،

بلکه استحکام بخشیدن به سلطه ساختاری اسرائیل بر فلسطین بوده است. مروری بر مراحل پیشرفت در راستای اجرای قرارداد اصولی اسلو و جهت یابی آنها با توجه به عملکردهای حکومت‌های مختلف اسرائیل، اعم از چپ و راست، ضمن آنکه ما را در اثبات این ادعا یاری می‌کند، این نتیجه را نیز به دنبال خود دارد که این پروسه در مسیری که به تشکیل دولت مستقل فلسطینی منجر می‌شود، جهت‌گیری مثبتی ندارد. توافقنامه‌های متعددی که بعدها در راستای اجرای این قرارداد به امضا رسیدند نه تنها هیچکدام به مسئله دولت مستقل فلسطینی اشاره‌ای نکرده و تضمینی در این مورد ارایه نداده‌اند، بلکه ضمن ایجاد محدودیت‌های مختلف در جهت بستن روزه‌های حاکمیت‌زا، امکان تحقق آن را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و شرایطی را به وجود آورده‌اند که در صورت اعلام استقلال یک جانبه از سوی مقامات تشکیلات خودگردان، آن استقلال به صورت صوری و فاقد معنای واقعی و پذیرفته شده‌ای خواهد بود. اگرچه به موهبت امضای قرارداد اسلو و توافقنامه‌های اجرایی آن (قرارداد غزه-اریحا در سال ۱۹۹۴ و قرارداد طابا در سال ۱۹۹۵) در طول حکومت رابین، جنبش فلسطینی توانست جای پای خود در سرزمین ملی خود بیابد و عرفات و برخی دیگر از رهبران ساف از تبعید بازگردند، اما تأملی در انگیزه اصلی رهبران اسرائیلی و متعاقباً امضای پروتکل الخلیل و قراردادهای وای ریور، مبین آن هستند که رهیافت گشوده شده در پروسه اسلو با رهیافتی که می‌تواند قسمتی از آمال فلسطینیان را در راستای تشکیل دولت ملی برآورده سازد و آنها را راضی کند، تفاوت فاحشی دارد.

پروتکل الخلیل که در زمان حکومت نتانیاها در ژانویه ۱۹۹۷ به امضا رسید این نکته را در خود نهفته دارد که تقسیم شهر الخلیل، واقع در کرانه باختری، به صورت دائمی است و بر شیوه حیات تجزیه شده هویت فلسطینی و موجودیت شهرک‌های اسرائیل صحه گذاشته است. موافقت تشکیلات فلسطینی با موجودیت شهرک‌های یهودی واقع در الخلیل را باید فتح برای پذیرش مشروعیت موجودیت شهرک‌های یهودی در سرتاسر مناطق اشغالی تلقی نمود؛ چرا که می‌تواند به عنوان روبه‌ای برای مذاکرات نهایی و موافقت‌نامه‌های مربوطه مورد استفاده قرار گیرد و از رهگذر آن اسرائیل حاکمیت خود را بر شهرک‌های یهودی

حفظ کند. به عبارت دیگر پروتکل الخلیل گامی بود برای ایجاد واقعیت‌های برگشت‌ناپذیر و خلق مرجع جدیدی برای تغییر ماهیت مذاکرات آتی، که با موجودیت یک دولت مستقل کاملاً در تعارض قرار می‌گیرد.^۳ به قول ادوارد سعید الخلیل تجلی خرسندی حکومت خودگردان از تداوم حیات تحت حاکمیت اسرائیل تلقی می‌گردد.^۴

با تأمل در ملاحظات موافقت‌نامه‌ی وای ریور، که در اکتبر ۱۹۹۸ به امضا رسیده است، در می‌یابیم که این موافقت‌نامه نیز با تراشیدن قید و بندهای مختلف برای فلسطینیان و تنگ کردن حوزه قلمرو آنها، چشم‌انداز حاکمیت و استقلال و حق تعیین سرنوشت آنها را تیره و تار ساخته است. در این قرارداد، اسرائیل در مقابل تعهد به عقب‌نشینی محدود از اراضی اشغالی کرانه باختری، آن هم به صورت پراکنده و جزیره‌ای، نظارت امنیتی خویش بر مناطق فلسطینی را تضمین کرده و محدودیت‌های امنیتی بسیاری را به فلسطینیان تحمیل کرده است.^۵ این مسئله را نمی‌توان چیزی جز عقیم نمودن استقلال و حاکمیت یک حکومت تلقی نمود که تجلی آن را در شکست عرفات در اعلام تشکیل دولت مستقل فلسطینی در ۴ می ۱۹۹۹، به وضوح می‌توان مشاهده نمود.

در پی روی کار آمدن ایهود باراک با شعارهای صلح طلبانه، برخی چنین تصور می‌کنند که مسئله فلسطین در زمان حکومت وی به طور نهایی و قطعی حل و فصل خواهد شد و بحران پنجاه ساله در این زمینه پایان خواهد پذیرفت. با دقت بر روی مواضع احزاب و جناح‌بندیهای سیاسی اسرائیل و ترکیب ائتلاف دولتی باراک و با تأمل در سیاستهای اعلام شده وی در خصوص چارچوب و خطوط اصلی اسرائیل برای حل و فصل اختلافات با فلسطینیان و امضای موافقت‌نامه نهایی، در می‌یابیم که این پروسه به تشکیل دولت مستقل فلسطینی به نحوی که اختلافات را به طور دایمی خاتمه بخشد، منجر نمی‌شود. باراک تشکیل دولت مستقل فلسطین را هدف اسرائیل نمی‌داند^۶ حتی در صورت موافقت با چنین امری شرایطی نظیر عدم عقب‌نشینی به مرزهای ۶۷، عدم استقرار ارتش خارجی در کرانه باختری، عدم برچیدن شهرکهای یهودی‌نشین و تداوم حاکمیت اسرائیل بر آنها در سرزمینهای فلسطینی، عدم پذیرش بی‌قید و شرط بازگشت پناهندگان و عدم تقسیم بیت المقدس، که او مد نظر دارد^۷،

جملگی راه را برای تشکیل دولت مستقل و دارای حاکمیت برای فلسطینیان، سد می کند. قضاوت نهایی در این مورد را باید به تاریخ سپرد که اولین برگ آن در توافقنامه شرم الشیخ نوشته شد. این توافقنامه علی رغم آنکه به منظور اجرای موافقت نامه وای ریور که نتانیاهاو از تداوم بخشیدن به روند اجرای آن خودداری کرده، به امضا رسیده است، از پذیرش تخلیه شش شهرک کوچک و آزادی کامل زندانیان مقرر در این موافقت نامه استنکاف جسته است.

مسئله ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد آن است که با امضای پروتکل هبرون و قراردادهای وای ریور در سطح احزاب عمده اسرائیل نوعی اجماع ملی در خصوص شیوه مصالحه با فلسطینیان محرز شده است. نماد واقعی چنین تحولی را می توان در صدور موافقت نامه ملی، امضا شده توسط رهبران دو حزب عمده کارگر و لیکود، پس از امضای پروتکل الخلیل^۸، و پیشنهاد نتانیاهاو مبنی بر تشکیل حکومت وحدت ملی پس از امضای قرارداد وای ریور، به وضوح مشاهده نمود. مسئله اجماع ملی اسرائیل در خصوص شیوه مصالحه با فلسطینیان چیزی است که با مقایسه عملکردها و سیاستهای حکومتهای مختلف اسرائیل، اعم از چپ و راست، قابل درک است؛ خصوصاً اگر در پرداختن به این موضوع، مسایل مورد اختلاف موکول شده به مذاکرات نهایی مورد توجه قرار گیرد.^۹

مسایل موکول شده به مذاکرات نهایی، از جمله موجودیت شهرکها، پناهندگان، بیت المقدس و آب، ارتباط نزدیکی با مسئله استقلال دولت موعود فلسطینی دارند. اگر اسرائیل مواضع و سیاستهای دوران پس از اسلوی خود را در خصوص مسایل فوق الذکر ادامه دهد، توافقنامه نهایی، در هر صورت، ناقض اصل استقلال و حاکمیت ملی دولت فلسطینی خواهد بود و این چیزی است که مردم فلسطین بر آن تمکین نخواهند نمود و متعاقباً صلح پایدار و عادلانه ای را نیز به ارمغان نخواهد آورد.

تداوم موجودیت شهرکها در سرزمینهای فلسطینی و لزوم حفظ حاکمیت و نظارت امنیتی اسرائیل بر آنها، موجودیت فلسطینی و کلیت سرزمینی آن را تقطیع کرده و به صورت بانتوستانها و جزیره هایی در میان شهرکهای یهودی درآورده است.^{۱۰} برای شکل گیری دولت مستقل فلسطینی لازم است اکثریت شهرکها از مناطق فلسطینی برچیده شوند.

تداوم موجودیت شهرکها در این مناطق و اجازه گسترش آنها، تحقق هر درجه ای از حاکمیت فلسطینی را سد می کند.^{۱۱} این مسئله نه صرفاً به خاطر از بین بردن کلیت سرزمینی مناطق فلسطینی و نفس موجودیت شهرکهاست، بلکه بیشتر به خاطر اقدامات شدید امنیتی مورد نیاز برای بیمه کردن موجودیت آنها می باشد و این چیزی است که اسرائیل به وسیله آن حضور دائمی نیروهایش را در سرزمینهای اشغالی توجیه می کند.^{۱۲} سیاستهای اسرائیل مبنی آن است که در هر نوع مصالحه ای حاکمیت خود بر قسمت عمده ای از شهرکها را حفظ خواهد نمود. تخلیه شهرکها یا دست برداشتن از ادعای حاکمیت بر آنها، با ماهیت وجودی شهرکها در تعارض است؛ ماهیتی که دامنه آن فراتر از ملاحظات امنیتی و ایدئولوژیکی اسرائیل در مناطق فلسطینی، به ملاحظات امنیت منطقه ای آن کشور ختم می شود.^{۱۳}

مسئله پناهندگان نیز موضوع دیگری است که به مذاکرات نهایی موکول شده و عدم موافقت اسرائیل با بازگشت آنها و یا عدم امکان تحقق چنین فرآیندی و در نهایت تداوم وضعیت آپارتاید و عدم برخورداری آنها از حق شهروندی، حاکمیت و استقلال دولت فلسطینی را سد می کند. زیرا یکی از شرایط استقلال یک دولت آن است که چتر حاکمیت خود را بر روی جمعیت طبیعی خود، به عنوان یکی از عناصر سازنده دولت - کشور، بگستراند و حداقل به جمعیت بدون تابعیت خود، حق شهروندی و تابعیت اعطا کند؛ مگر اینکه خود آنها نخواهند و مایل به کسب تابعیت کشور دیگر و تداوم اقامت در آن کشور باشند. این در حالی است که در حدود نیمی از جمعیت فلسطین پناهنده به حساب می آیند^{۱۴} و اسرائیل بازگشت پناهندگان ۱۹۴۸ را که حدود دو میلیون نفر هستند غیر قابل مذاکره تلقی کرده و فقط مذاکره در خصوص پناهندگان ۱۹۶۷ را پذیرفته است و در آن مورد هم اصرار دارد که به جای تأمین حق بازگشت، به آنها غرامت اعطا کند.^{۱۵} بر این اساس در هرگونه مصالحه ای در خصوص مسئله پناهندگان، تعداد آنهايي که در دیاسپورا باقی می مانند رقم قابل توجه و بالایی را تشکیل خواهند داد. بر این اساس بازگشت پناهندگان قسمتی از برنامه حق تعیین سرنوشت فلسطینیان است و در داخل موضوعات مختلف بازسازی ملی آنها هضم شده و عدم تحقق آن استقلال و حاکمیت و حق تعیین سرنوشت آنها را خدشه دار خواهد نمود.

نحوه تقسیم آب دیگر موضوع محوله به مذاکرات نهایی است. اسرائیل قسمت اعظم آب مصرفی خود را از مناطق اشغالی ۱۹۶۷ تأمین می کند.^{۱۶} اگر این کشور از بلندبیهای جولان و کرانه باختری بدون هیچ گونه قید و شرطی عقب نشینی کند، ۶۰ درصد منابع آبی خود را از دست خواهد داد.^{۱۷} از آنجایی که اسرائیل از توانایی خود در حفظ منابع آبی جولان و جنوب لبنان مطمئن نیست، سعی فراوانی در حفظ منابع آبی کرانه باختری دارد. چون در دومورد اول طرف معامله اسرائیل، دو کشور مستقل و شناخته شده بین المللی به نامهای سوریه و لبنان هستند و از این رو پذیرش بین المللی و توازن قوا برای حفظ آنها نمی تواند به نفع اسرائیل باشد. اما در مقابل، در مورد کرانه باختری با دولتی طرف معامله است که فاقد استقلال و حاکمیت سیاسی است و تحت چنین شرایطی اسرائیل هرگونه عقب نشینی از مواضع خود را یک نوع اعطای امتیاز تلقی می کند و نه اعاده حق. از این رو برای اسرائیل تحمیل شرایط خود به طرف فلسطینی آسانتر از تحمیل آن به طرف سوری و لبنانی است. پس یکی از دلایل اصلی اسرائیل در اکراه بر عقب نشینی بدون قید و شرط از کرانه باختری، عزم این کشور برای کنترل سفره های زیرزمینی آب این منطقه است و این مسئله به نوبه خود در هرگونه مصالحه ای، استقلال و حاکمیت دولت فلسطین را نقض می کند.

دیگر موضوع محوله به مذاکرات نهایی که عدم مصالحه عادلانه و برطبق قوانین بین المللی بر سر آن را می توان نقض استقلال دولت فلسطین تلقی نمود، مسئله بیت المقدس است. در جامعه داخلی اسرائیل، در سطح کلیه احزاب، درمورد این ایده که بیت المقدس به صورت یکپارچه پایتخت ابدی اسرائیل است، اجماع ملی وجود دارد^{۱۸}، تاحدی که فرارفتن از این موضع در حکم انتحار سیاسی است. بیشترین انعطافی که انتظار می رود اسرائیل در جریان مذاکرات نهایی از خود نشان دهد، اجرای طرح «بیلین-ابومازن» است که برطبق آن بیت المقدس به صورت یکپارچه تحت حاکمیت اسرائیل باقی می ماند و در عوض فلسطینیان می توانند پایتخت خود را در ابودیس، واقع در حومه بیت المقدس شرقی، برپا کنند. این فرآیند را می توان ناقض اصل حق تعیین سرنوشت فلسطینیان و تشکیل یک کشور مستقل تلقی نمود. زیرا بر طبق قوانین بین المللی بیت المقدس شرقی یک منطقه اشغال شده محسوب می شود و

باید به اقتدار فلسطینی اعاده شود. در غیر این صورت هر گونه مصالحه ای بر سر آن پایدار نخواهد بود، زیرا فلسطینیان با حمایت جهان اسلام، یهودی شدن مقدس ترین قسمت از سرزمینشان را تحمل نخواهند کرد.

با توجه به کلیه مطالب فوق الذکر می توان گفت که پروسه صلح اسلو در مسیری که به تشکیل دولت مستقل و منفرد فلسطینی منجر می شود، حرکت نمی کند و موانع عمده آن تداوم موجودیت شهرکها، عدم امکان تحقق کامل حق بازگشت پناهندگان و اصرار اسرائیل بر تداوم حاکمیت خود بر منابع آب کرانه باختری و بیت المقدس یکپارچه می باشد که در مورد این موضوعات در سطح احزاب عمده اسرائیلی اجماع وجود دارد. پس به این صورت فرضیه اصلی پژوهش تأیید شده به نظر می رسد. وضعیتی که انتظار می رود در پایان پروسه صلح برای دولت فلسطینی وجود داشته باشد، شامل سرزمینهای پراکنده و فاقد کلیت سرزمینی، مانند بانتوستانهای شبه آپارتایدی، و فاقد هر گونه قدرت فائقه تصمیم گیری و نظارت در حوزه قلمرو خود، خصوصاً در زمینه امنیتی و داشتن نیروهای مسلح مستقل و ظرفیت حفظ جمعیت و اعطای حق شهروندی به آنها، به عنوان یکی از بنیادی ترین اصول حقوق بشر در جهان مدرن، خواهد بود. چنین دولتی را بی شک نمی توان مستقل و دارای حاکمیت تلقی کرد، زیرا فاقد عناصر لازم برای تشکیل یک دولت مستقل از دیدگاه علوم سیاسی و حقوقی عمومی است.

از آنجایی که برای گذار به مرحله تشکیل دولت مستقل و منفرد فلسطینی موانع نسبتاً صعب العبوری وجود دارد و همچنین از آنجایی که وضعیت موجود و یا وضعیتی که انتظار می رود با توجه به جهت گیری روند صلح اسلو در آینده به وجود آید، نمی تواند خواسته های فلسطینیان را برآورده و متعاقباً صلحی پایدار را نهادینه سازد؛ چشم اندازهای متفاوتی از سوی محافل مختلف در راستای حل و فصل نهایی قضیه فلسطین، بدون آنکه دولت مستقل و منفردی به نام «فلسطین» شکل گیرد، ترسیم شده است. در این میان دو آلترناتیو از همه مشهورتر و مرسوم تر است؛ یکی ایجاد کنفدراسیون اردنی-فلسطینی و دیگری تشکیل یک نظام دو ملیتی اسرائیلی-فلسطینی است.

ایجاد کنفدراسیون اردنی-فلسطینی از سوی محافل چپ گرای اسرائیل و در رأس آنها

توسط حزب حاکم این کشور شدیداً حمایت می شود. کنفدراسیون مطلوب آنها، تحقق این پروژه با شرکت دولت اردن و حکومت خودگردان است و این موضوع از آن جهت که کنفدراسیون از رهگذر اتحاد دولتهای مستقل و حکمران حاصل می شود، برخلاف اصول جافتاده بین المللی و حقوق عمومی است. به طور کلی آنچه که از طریق تحقق چنین فرآیندی نصیب اسرائیل می شود، حل و فصل مسئله فلسطین با گرفتن امتیازات بیشتر در مذاکرات نهایی در زمینه مسایلی چون پناهندگان، بیت المقدس، آب، امور امنیتی، شهرکها و عقب نشینی از اراضی همراه با امتناع از پذیرش ملزومات و تبعات ناشی از تشکیل یک دولت مستقل است. اما در مقابل، پذیرش چنین پروژه ای از سوی فلسطینیان و اردن دور از انتظار است. زیرا در صورت عملی شدن آن امکان در انزو قرار گرفتن و تحلیل حاکمیت و هویت یکی از طرفین بعید نیست. فلسطینیان به خاندان هاشمی اردن اعتماد ندارند و با پروژه ای که هویت مستقل آنها را زیر علامت سؤال قرار دهد و عقیم نماید موافقت نخواهند کرد. اردن نیز به دلیل وجود خطر استحاله حاکمیت اش از سوی فلسطینیان با توجه به فزونی جمعیت آنها و امکان کشیده شدن انتفاضه احتمالی به خاک خویش، با تحقق زودهنگام این پروژه مخالف است.^{۱۹} در یک جمع بندی می توان گفت که مخالفت های داخلی اردنی و فلسطینی و مخالفت های احتمالی خارجی، خصوصاً از جانب سوریه، موانع عمده ای بر سر راه تحقق این پروژه به حساب می آیند. این پروژه در صورتی می تواند بدون برخورد با مانعی جدی، به صورت تثبیت شده شکل گیرد که پس از خاتمه مذاکرات نهایی، بین دو دولت دموکراتیک مستقل از طریق برگزاری رفراندوم شکل گرفته باشد. به لحاظ تئوریک در چنین حالتی اسرائیل نیز می تواند وارد همکاری با این اتحادیه شده و یک کنفدراسیون سه جانبه و یا الگوی همکاری کشورهای بنلوکس را بوجود آورند.^{۲۰}

آلترناتیو دیگر، که تشکیل نظام دو ملیتی اسرائیلی-فلسطینی است، بیشتر از سوی محافل روشنفکری پیشنهاد می شود تا محافل سیاسی. چنین پیشنهادهایی را باید تبلور دغدغه کسانی دانست که در جستجوی صلیحی عادلانه و پایدار و حل و فصل نهایی بحران هستند. اندیشه تشکیل نظام دوملیتی از زمان آغاز درگیری های اعراب و یهودیان از

سوی روشنفکرانی چون «جودا مگنر»، «مارتین بوبر» و «هانا آرنه» مطرح شده و در سالهای اخیر با اندیشه ورزیهای روشنفکرانی چون «تیکوا هانینگ-پارناس» و ادوارد سعید تداوم یافته است.^{۲۱} گذشته از وجود موانع صعب العبور بر سر راه فرآیند اسلو در راستای تشکیل دو دولت ملی مستقل، اکنون واقعیت ها و محرکه های جدیدی در عرصه سیاسی چهره نموده اند که مسئله ایجاد نظام دومی و همزیستی اعراب و یهودیان را جدی جلوه می دهند. از جمله این واقعیت ها و محرکه ها یکی تغییر قاعده بازی بین المللی از نظامی به اقتصادی و دانش فنی است که با نظریه نابسندگی حاکمیت ملی و کمرنگ شدن حاکمیت دولتها همراه و همگام بوده، و دیگری ایدئولوژی زدایی از صحنه سیاسی و بحران در اندیشه صهیونیسم و گسترش موج پسا صهیونیستی می باشد.^{۲۲} در کنار عوامل فوق الذکر، ظهور تاریخ نوین زیست مشترک اسرائیلی-فلسطینی و درهم تنیدگی و عدم امکان ایجاد جدایی کامل میان آنها، موتور محرک همبستگی سیاسی، مردمی و مذهبی و همزیستی مسالمت آمیز یهودیان و فلسطینیان در کنار یکدیگر است، که موجب به وجود آمدن یک چارچوب سیاسی دومی و متعاقباً ایجاد صلح پایدار و نسبتاً عادلانه و پایان چرخه جایگزینی برنده و بازنده، که روند صلح اسلو فاقد ظرفیت آن بوده، می شود. اگر برای عینیت بخشیدن به ایده دومی و ملیتی از فرصتها استفاده نشود، باید در انتظار تداوم چرخه جایگزینی برنده و بازنده و بوجود آمدن وضعیت های موقتی و ناپایدار در عرصه کشاکشهای یهودی-فلسطینی باشیم. □

پاورقی‌ها:

1. Herbert Kelman, "Building a Sustainable Peace: The Limits of Pragmatism in the Israel - Palestinian Negotiations," *Journal of Palestine Studies* 27, 4, 1998, p. 38.
2. Ian Lustick, "The Oslo Agreement as an Obstacle to Peace," *Journal of Palestine Studies* 27, 1, 1997, pp. 61-63.
3. Lamis Andoni, "Redefining Oslo: Negotiating the Hebron Protocol," *Journal of Palestine Studies* 27, 3, 1997, p. 17.
4. Edward Said, "The Real Meaning of Hebron Protocol," *Journal of Palestine Studies* 26, 3, 1997, p. 31.
- ۵- نورمن. جی. فینکل اشتاین، «تضمین اشغال معنای واقعی موافقتنامه وای ریور»، ترجمه گروه سیاسی، فصلنامه مطالعات فلسطین، شماره ۱، ۱۳۷۸، صص ۵۶-۵۵.
6. Ehud Barak, "Plan for a Better Israel," [http:// www. Keneset gov. il/ elections/ pm/ ematza- pm. htm](http://www.Knesset.gov.il/elections/pm/ematza-pm.htm).
7. Israel Labor Party, [http://www. US - Israel. org/ Jsource/ poli labor. htm](http://www.US-Israel.org/Jsource/poli-labor.htm).
8. Andoni, op.cit., p. 30.
9. Avi Shilaim, "Prelude to the Accord: Likud, Labor and the Palestinians," *Journal of Palestine Studies* 23, 2, 1994, p. 50.
- ۱۰- ادوارد سعید، «اعلام دولت بدون وجود سرزمین»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۳-۲، ۱۳۷۷، ص ۲۷۷.
11. Walid Khalidi, "Thinking the Unthinkable: A Sovereign Palestinian State," *Foreign Affairs* 56, 4, 1978, p. 703.
12. Geoffrey Aronson, *Settlements and the Israel- Palestine Negotiations*, Washington D.C.: Institute for Palestine Studies, 1996, p. 53.
- ۱۳- راسم خمیسی، «استراتجیا الاستیطان الاسرائیلی فی الاراضی المحتله واثرة فی الدخیط القطری و التنمية فی الفلسطین»، مجلة الدراسات الفلسطینیة، الدودة ۳۷، ۱۹۹۹، ص ۴۳.
14. Abu-Sitla, "The Palestinian Nekba 1948: the Register of Depopulated Localities in Palestine, London: The Palestinian Research Center, 1998, p. 55.
15. Salim Tamari, *Palestinian Refugee Negotiations: Form Madrid to Oslo II*, Washington D.C : Institute for Palestine Studies, 1996, p. 75.
16. J. Dillaman, "Water Resources in the Occupied Territories," *Journal of Palestine Studies* 27, 3, 1989, p. 29.

۱۷- غلامحسین نهازی، بحران آب در خاورمیانه، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و استراتژیک خاورمیانه، شماره ۱۹، ۱۳۷۸، ص ۲۷.

۱۸- سعیده لطیفیان، «سیمای در حال تحول بیت المقدس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ۴، شماره ۱، ۱۳۷۶، ص ۱۹۸.

19. Palestine Information Center, "Confederation: A Project to Liquidate the Palestinian Cause," [http://www.Palestine-Info.net/ Analysis](http://www.Palestine-Info.net/Analysis).

20. Paul Lalor, *Towards A Palestinian Entity*, London: Royal Institute of International Affairs, 1989, p. 105.

21. Marc Ellis, "The Future of Israel/ Palestinian: Embracing The Broken Middle East," *Journal of Palestine Studies* 27, 3, 1997, pp. 62-66.

22. Ilan Pappé, "Post-Zionism and Critique on Israel and Palestinian," *Journal of Palestine Studies* 26, 2-4, 1997, p. 60.